موبایلت را بو کن!

غلامعباس خیرخواه

خسته از راه می‌رسی... بی‌هیچ سلام و علیکی به سراغ یخچال و پارچ آب می‌روی... اَه... چه مزه بدی، خستگی به تنت می‌مونه. کدوم آدم... سیر گذاشته توی یخچال... مگه صد بار نگفتم اگه چیزی توی یخچال می‌ذارید مواظب باشید بقیه غذاها بو نگیره.

دوباره خواهرت یادش رفته توی ظرف در دار بگذاره ولی چه می‌شه کرد وقتی سیر توی یخچال باشه ظرف آب و غذای ظهرت رو هم باید با اسانس سیر بخوری.

رفتی مسجد محل و دعای بعد از نمازت رو از روی گوشی می‌خونی... یکباره زنگ گوشی... دریا دریا... با عجله خفش می‌کنی. یکی از پیرمردها طوری که با چند صف فاصله خوب بشنوی میگه: خدا عاقبت همه رو بخیر کنه... بغل دستی‌ات میگه آهنگ‌های بودار گوش می‌دی... نکنه دعاهات بودار بشه... فرشته‌ها از بعضی بوها بدشون میاد...

یاد آب بو گرفته می‌اُفتی هر چیزی یک بویی داره گوشی شما چه بویی می‌ده.

ویبره روی پل صراط

اعلام وصول یک بلوتوث خفن. اسم گوشی طرف نصفی از محتوای پیام‌رو لو داده. چند نفر دیگه هم گوشی‌هاشون رو درآوردند.

چه قدر فرصت داره تا درست تصمیم بگیره. بی‌اختیار... نه... با اختیار ولی بی‌تأمل. انگشتش به طرف OK حرکت می‌کند. یادش می‌آید که چند وقت قبل توی اتوبوس یک بلوتوث براش اومد یک هفته اعصابش‌رو به هم ریخت. خواب و بیداریش‌رو گرفت... دیگه نمی‌تونست سرش به کار خودش باشه... خواب‌های ناجور می‌دید. خودش‌رو لعنت می‌کرد. حتی یک بار نزدیک بود کار دست خودش بده... تازه فکرش راحت شده بود... ولی این یکی خیلی وسوسه انگیزه... دوباره اسم فایل تازه رو نگاه کرد و دل رو به دریا زد پاش رو بلند کرد و محکم کوبید تو سر هوسش... NO . چراغ سبز شد و اتوبوس حرکت کرد. همه این فکرها، آره و نه‌ها در کمتر از ثانیه اتفاق افتاد. یعنی یک ثانیه روی پل از مو باریک‌تر و از تیغ برنده‌تر ایستاده بود بین OK و NO چه قدر فرصت انتخاب دارد. OK و آتش. NO و رهایی. این‌بار جان سالم به در برد. تا پل دیگر...

گاهی از خارج به خود بنگریم

عبدالرضا بختیاروند

در حدیثی از امام علی(ع) می‌خوانیم: «ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه او صفحات وجهه»

کسی مطلبی را پوشیده نداشت مگر این‌که در لکنت‌های زبانی او یا رنگ به رنگ شدن صورتش آن راز آشکار شد.

انسان موجودی است که هر چقدر بر کتمان و رازپوشی تلاش می‌کند باز رفتار و گفتارش، رنگ به رنگ شدن صورتش و لکنت‌های زبانی او آنچه را بر مخفی نگه داشتن اصرار دارد برای دیگران آشکار می‌کند.

انسان نمی‌خواهد از بیماری یا خجالت کشیدنش سخنی بگوید، ولی صورت سرخ و زرد او پرده‌ها را کنار زده و مخاطب را از درون او آگاه می‌کند.

کلمه‌ای از دوستی و محبت بر زبان نمی‌آورد اما اهمیت دادن‌ها، دلسوزی‌ها و همدلی‌هایش، زبان را از گفتن بی‌نیاز می‌کند.

کینه‌هایش را به زبان نمی‌آورد ولی شعله نیش و کنایه‌هایش جگر دیگری را آتش می‌زند.

نگاه‌ها، قدم برداشتن‌ها، رنگ لباس و مدل آن، آرایش موی سر و حتی سخنان ما، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند که بدون اختیار و توجه ما، اسرارمان را برای دیگران فاش می‌کنند.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد.

عکسی که من بر پس زمینه تلفن همراه خود می‌گذارم و یا صدای زنگی که برای آن انتخاب می‌کنم، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد.

حتی آنچه از سایت‌ها، وبلاگ‌ها و شبکه‌های دیداری و شنیداری انتخاب می‌کنم همه بازتابی از هویّت من است که با بررسی آنها می‌توان خود و دیگران را بهتر شناخت.

انسان خودش را دوست دارد، و این حبّ ذات مانع دیدن عیب‌ها و نقص‌هایش می‌شود. پس بیایید گاهی از خارج به خود بنگریم تا شناخت بهتری برایمان حاصل شود.